

مقدمه بر چاپ اول

(به زبان روسی)

(چاپ برلین)

این کتاب در رابطه با موضوعی است که از نزدیک با تاریخ سه انقلاب روسیه مربوط است. لیکن تنها به آن هم مربوط نیست. این موضوع، در سال های اخیر، در مبارزه ی داخلی اتحاد شوروی نقش عظیمی بازی کرده، سپس به درون انترناسیونال کمونیست گسترش یافته، نقش قاطع در تکامل انقلاب چین بازی کرده و سرنوشت بسیاری از مهم ترین تصمیماتی را، که به مبارزه ی انقلابی کشورهای شرق مربوط می باشد، تعیین کرده است. این موضوع مربوط است به تنوری انقلاب مداوم، که بنا به تعالیم وراث قلابی لنینیزم (زینوویف، استالین، بوخارین و غیره) گناه اصلی "تروتسکیزم" شمرده می شود.

مسأله ی انقلاب مداوم، بعد از یک سکوت طولانی و در نظر اول به طور غیره منتظره، بار دیگر در سال ۱۹۲۴ عنوان شد. هیچ توجیه سیاسی برای این کار وجود نداشت، مسأله ای بود مربوط به اختلافات نظرهایی که به گذشته ای دور تعلق داشتند. لیکن انگیزه های روانی مهمی برای این کار موجود بود. گروه به اصطلاح "بلشویک های قدیمی" که به مبارزه ای بر علیه من دست زده بودند. با علم کردن خود به عنوان "گادر قدیمی

بلشویک" در مقابل من، مبارزه ی خود را بر علیه من شروع کردند. لیکن یک مانع بزرگ بر سر راه این گروه، سال ۱۹۱۷ بود. گذشته از اهمیتی که تاریخ گذشته مبارزه ی ایدئولوژیکی و تدارکاتی، نه فقط در رابطه با حزب به طور کلی بلکه هم چنین در رابطه با افراد گوناگون داشت، معذالک این دوره ی تدارکاتی گذشته عالی ترین و قاطع ترین آزمون خود را یک سره در انقلاب اکتبر یافت. حتی یک نفر از وراث قلابی از بوته ی این آزمایش سر بلند بیرون نیامد. همه ی آنان، بدون استثناء، به هنگام انقلاب فوریه ۱۹۱۷ موضوع مبتذل جناح دموکرات های چپ را اتخاذ کردند. حتی یک نفر از آنان شعار مبارزه ی کارگران برای کسب قدرت را مطرح نکرد. همه ی آنان طریقه ی پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی را نامعقول -یا از آن بدتر- "تروتسکیزم" تلقی می کردند. با پیروی از این اعتقاد، آنان حزب را تا ورود لنین از خارج و انتشار تزه‌های معروف آوریل^(۱) رهبری کردند. پس از آن کامنف، که تا آن موقع در مبارزه مستقیم با لنین بود، آشکارا سعی کرد یک جناح بلشویزم دموکراتیک به سازد. بعد، زینویف که با لنین وارد شده بود، به او پیوست. استالین که به علت موضع سوسیال-پاتریوتیک^(۲) خود به شدت به مخاطره افتاده بود، کنار ایستاد و به حزب فرصت داد تا مقالات و سخن رانی های رقت بارش را در هفته های حساس ماه مارس به فراموشی به سپارد، و به تدریج خود را به مواضع لنین نزدیک کرد. از این روست که این سؤال خود به خود پیش می آید: در جایی که این رهبران "بلشویک قدیمی" ، که حتی یک نفر آنان قادر نبود در مهم ترین و پرمسئولیت ترین لحظات تاریخ، مستقلاً تجارب نظری و عملی حزب را به کار به برد، چه چیز از لنینیزم درک کرده اند؟ توجه می بایستی، به هر قیمتی، از این سؤال

منحرف گردیده، به سؤال دیگری معطوف می گردید. بدین منظور، تصمیم گرفته شد آتش حمله روی انقلاب مداوم متمرکز گردد. البته، مخالفین من پیش بینی نکردند که با ایجاد این محور مبارزاتی تصنعی، خود به طور ناآگاهانه مجبور خواهند شد حول این محور چرخیده و الزاماً جهان بینی نوینی برای خود بیافرینند.

خطوط اصلی انقلاب مداوم را من، حتی قبل از حوادث تعیین کننده ی سال ۱۹۰۵ هم، فرموله کرده بودم. روسیه به استقبال یک انقلاب بورژوائی می رفت. هیچ کس در میان صفوف سوسیال دموکرات های روسیه (ما همه خود را در آن زمان سوسیال دموکرات می خواندیم) تردید نداشت که ما به استقبال یک انقلاب بورژوائی می رویم، یعنی انقلابی که مولود تضاد میان تکامل نیروهای تولیدی جامعه سرمایه داری و قشر جان به سرآمده و مناسبات دولتی دوران ارباب رعیتی و قرون وسطانی بود. در مبارزه علیه ناردونیک ها^(۳) و آنارشویست ها، من مجبور بودم در آن زمان سخن رانی ها، و مقالات نه چندان کمی به تحلیل مارکسیستی خصلت بورژوائی انقلاب قریب الوقوع اختصاص دهم.

لیکن، خصلت بورژوائی انقلاب نمی توانست از پیش پاسخ گوی این سؤال باشد که کدام طبقه وظایف انقلاب دموکراتیک را انجام خواهد داد و مناسبات متقابل طبقات چه خواهد بود. درست در همین نقطه بود که مسایل اساسی استراتژیک شروع شد.

پلخاتف، اکسلرود، زاسولیچ، مارتف، و به دنبال آنان، کلیه ی منشویک های روسیه از این نکته حرکت می کردند که نقش رهبری انقلاب بورژوائی به بورژوازی لیبرال، به عنوان یک مدعی طبیعی قدرت، تعلق دارد. بنا به این

طرح، نقش حزب پرولتاریائی تشکیل جناح چپ جبهه ی دموکراتیک بود. سوسیال دموکرات ها باید از بورژوازی لیبرال در برابر ارتجاع حمایت کرده و در همان حال از منافع پرولتاریا در مقابل بورژوازی لیبرال دفاع کنند. به عبارت دیگر، درک منشویک ها این بود که انقلاب بورژوائی اساساً یک اصلاح مشروطه- لیبرال است.

لنین مسأله را به کلی به نحو دیگری مطرح می کرد. در نظر لنین، رهائی نیروهای تولیدی جامعه ی بورژوائی از زنجیر نظام ارباب و رعیتی، در درجه ی اول و بیش از هر چیز، به معنی راه حل ریشه ای مسأله ی ارضی به مفهوم نابودی کامل طبقه ی مالک و توزیع مجدد و انقلابی مالکیت ارضی بود. و این از متلاشی کردن سلطنت تفکیک ناپذیر بود. لنین به مسأله ی ارضی، که منافع حیاتی اکثریت مردم را در برداشت و در عین حال مسأله ی اصلی بازار سرمایه داری را تشکیل می داد، با شجاعت انقلابی واقعی حمله می برد. از آن جا که بورژوازی لیبرال، که با کارگر به مثابه یک دشمن مقابله می کند، و به وسیله ی رشته های بی شماری با مالکیت بزرگ از نزدیک پیوند دارد، رهائی دموکراتیک واقعی دهقانان تنها از طریق تشریک مساعی انقلابی کارگران و دهقانان تحقق پذیر خواهد بود. بنابر نظر لنین، قیام مشترک آنان در برابر جامعه ی کهن، در صورت پیروزی، باید منجر به استقرار "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" گردد.

این فرمول در حال حاضر در انترناسیونال کمونیست به عنوان یک حکم جزمی مافوق تاریخی تکرار می گردد، بدون آن که در جهت تحلیل تجارب تاریخی زنده بیست و پنج سال اخیر کوششی به عمل آید- گویی ما شاهد انقلاب ۱۹۰۵، انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و بالاخره انقلاب اکتبر نبوده ایم و در

آن‌ها شرکت نداشته ایم. در حقیقت، چنین تحلیل تاریخی‌ای به مراتب ضروری‌تر است، چرا که یک رژیم "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" هرگز در تاریخ وجود نداشته است.

در سال ۱۹۰۵، لنین این فرمول را به عنوان یک فرضیه‌ی استراتژیک عنوان کرد که در سیر مبارزات طبقاتی واقعی نیاز به آزمایش داشت. فرمول دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، تمعداً به مقدار زیادی، خصلت جبری داشت. لنین از پیش به این سؤال پاسخ نداد که روابط سیاسی مابین این دو شرکت‌کننده، یعنی پرولتاریا و دهقانان، در دیکتاتوری دموکراتیک فرضی چگونه خواهد بود. او این امکان را رد نکرد که دهقانان به وسیله‌ی یک حزب مستقل در انقلاب نمایندگی داشته باشند. حزبی که به دو مفهوم مستقل باشد، یعنی نه تنها در رابطه با بورژوازی بلکه هم چنین در رابطه با پرولتاریا و در عین حال حزبی که توانایی آن را داشته باشد که متحداً با حزب طبقه‌ی کارگر، انقلاب دموکراتیک را در نبرد علیه بورژوازی لیبرال تحقق به بخشد. لنین به همان گونه که به زودی خواهیم دید- حتی این امکان را در نظر گرفت که حزب انقلابی دهقانی در حکومت دیکتاتوری دموکراتیک احتمالاً اکثریت داشته باشد.

در مورد مسأله‌ی ارضی که برای سرنوشت انقلاب بورژوائی ما اهمیت قاطع داشت، من، لااقل از پانیز ۱۹۰۲، یعنی از زمان اولین فرارم به خارج، شاگرد لنین بودم. این که انقلاب ارضی، و در نتیجه کل انقلاب دموکراتیک نیز، فقط می‌توانست به وسیله‌ی نیروهای متحده کارگران و دهقانان در مبارزه علیه بورژوازی لیبرال تحقق پذیرد، برای من، برخلاف کلیه‌ی افسانه‌های کودکانه بی‌معنی سال‌های اخیر، دور از هرگونه شک و شبهه

بود. معهدا، من علیه فرمول "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" به پا خاستم. زیرا، در آن این نقص را می دیدم که این مسأله که دیکتاتوری واقعی به کدام طبقه تعلق خواهد گرفت را بدون پاسخ رها کرده است. من سعی می کردم نشان به دهم که دهقانان، علی رغم وزنه ی عظیم اجتماعی و انقلابیشان، قادر نیستند یک حزب واقعاً مستقل ایجاد کنند. و از آن ناتوان تر این که قادر نیستند قدرت انقلابی را در دست چنین حزبی متمرکز کنند. همان گونه که دهقانان در انقلابات کهن، از زمان رفرماسیون آلمانی قرن شانزدهم و حتی پیش از آن، در قیام های خود به بخشی از بورژوازی شهری حمایت می دادند و پیروزی آن ها را نه به ندرت تضمین می کردند، به همان ترتیب نیز ممکن است در انقلاب بورژوازی دیررس ما، در اوج مبارزه، از پرولتاریا پشتیبانی مشابهی به عمل آورده و او را برای کسب قدرت یاری کنند. از این مطلب من چنین نتیجه گرفتم که انقلاب بورژوائی ما تنها هنگامی می تواند وظایف خود را یک سره انجام دهد که پرولتاریا با کمک توده چندین میلیونی دهقانی قادر باشد دیکتاتوری انقلابی را در دست خود متمرکز سازد.

محتوای اجتماعی این دیکتاتوری چه خواهد بود؟ قبل از هر چیز، این دیکتاتوری باید انقلاب ارضی و تجدید ساختمان دموکراتیک دولت را تا به آخر انجام دهد. به عبارت دیگر، دیکتاتوری پرولتاریا به وسیله ای تبدیل خواهد شد که وظایف به تأخیر افتاده انقلاب بورژوائی را انجام دهد. لکن قضیه نمی تواند در این جا فیصله یابد. پرولتاریا، با رسیدن به قدرت، مجبور خواهد بود هر چه ژرفتر به مناسبات مالکیت خصوصی به طور کلی حمله کند، یعنی راه دست زدن به اقدامات سوسیالیستی را پیش به گیرد.

"آیا شما واقعاً معتقدید که روسیه برای انقلاب سوسیالیستی آماده است؟" استالین ها، رایکوف ها و دیگر مولوتف ها بارها بین سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ به این مسأله اعتراض کردند و من در پاسخ آن ها همیشه می گفتم: نه من این اعتقاد را ندارم. لکن اقتصاد جهانی در مجموع، و در وهله اول اقتصاد اروپا، کاملاً برای انقلاب سوسیالیستی آماده است. این که دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه به سوسیالیزم منتهی خواهد گشت یا نه، و با چه سرعت و طی چه مراحل، بسته گی خواهد داشت و به سرنوشت سرمایه داری جهانی و اروپا.

این ها خطوط اساسی تنوری انقلاب مداوم بودند در زمان ابداع آن در اولین ماه های سال ۱۹۰۵. از آن زمان تا کنون، سه انقلاب صورت گرفته است. پرولتاریای روسیه بر موج نیرومند قیام دهقانی به قدرت رسیده است. دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه زودتر از هر کشور دیگر دنیا. که به طور غیرقابل قیاسی پیش رفته اند، تحقق پذیرفته است. در سال ۱۹۲۴، یعنی کمتر از هفت سال پس از آن که پیش بینی تاریخی تنوری انقلاب مداوم با قدرت استثنائی به اثبات رسید، وراثت قلابی حملات دیوانه وار خود را علیه این تنوری آغاز کردند، جملات مجزا و پاسخ های جدلی مرا از میان آثار قدیمی، که برای خود من نیز در آن زمان به دست فراموشی سپرده شده بود، بیرون کشیدند.

شایسته است در این جا یادآور شویم که اولین انقلاب روسیه بیش از نیم قرن پس از موج انقلابات بورژوآنی در اروپا ۳۵ سال پس از قیام گذرای کمون پاریس^(۴) به ظهور رسید. اروپا فرصت داشت تا خود را از خوگرفتن به انقلاب رها سازد. روسیه اصلاً این تجربه را نکرده بود. تمام مسائل انقلاب از

نو مطرح شدند. درک این نکته مشکل نیست که انقلاب آتی چه مقدار مسایل نامعلوم و ناشناخته ای در آن زمان برای ما دربر داشت. فرضیات عملی، ورد زبان کلیه ی گروه ها، هر یک به طریق خود بود. انسان باید در تشخیص تاریخی و درک شیوه های آن به شدت بی کفایت باشد تا امروز، پس از وقوع حوادث، تحلیل ها و ارزیابی های وقایع سال ۱۹۰۵ را چنان مورد بررسی قرار دهد که گویی دیروز نگاشته شده اند. من بارها به خودم و دوستانم گفته ام: من شک ندارم که پیش بینی های من در سال ۱۹۰۵ دارای نقایص بسیاری بوده اند که اکنون، پس از گذشت زمان، پیدا کردن آن ها چندان مشکل نیست. لکن آیا منتقدان من دید بهتر و دوربین تری داشته اند؟ من آماده بودم نقایص آثار گذشته ام را، که از مدت ها قبل نخوانده بودم، خیلی جدی تر و مهم تر از آن چه که حقیقتاً هستند تلقی کنم. من در سال ۱۹۲۸ شخصاً در این مورد متقاعد شدم، یعنی هنگامی که فرصت سیاسی که در اثر تبعید به آلماتا^(۵) به من تحمیل شده بود این امکان را به وجود آورد. تا قلم در دست، آثار گذشته را درباره ی انقلاب مداوم مرور کنم. من امیدوارم که خواننده نیز، با خواندن مطالبی که خواهد آمد، کاملاً متقاعد گردد.

معذک لازم است، در چارچوب این مقدمه، اجزاء مرکبه تنوری انقلاب مداوم، و مهم ترین ایراداتی را که به آن وارد شده اند، با دقت هر چه تمام تر توصیف کنم. اختلاف نظرها چنان گسترش یافته اند و عمیق شده اند که اکنون در واقع کلیه ی مسایل عمده جنبش انقلابی جهان را دربر می گیرند.

انقلاب مداوم، به مفهومی که مارکس بدان اطلاق می کرد، به معنی انقلابی است که با هیچ گونه از اشکال سلطه ی طبقاتی سازش نمی کند؛ انقلابی است که در مرحله ی دموکراتیک متوقف نمی شود؛ انقلابی است که به اقدامات

سوسیالیستی و جنگ علیه ارتجاع خارجی مبدل می شود؛ یعنی انقلابی است که هر یک از مراحل متوالی آن در مرحله ی قبلی ریشه دارد و تنها با نابودی کامل جامعه ی طبقاتی پایان می یابد.

برای از بین بردن اغتشاشی که پیرامون انقلاب مداوم به وجود آورده اند، لازم است سه رشته فکری را که در این تنوری ادغام شده اند، از یک دیگر تمیز به دهیم.

اولاً، این تنوری حاوی مسأله ی گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است. این در اصل منشاء تاریخی این تنوری است.

مفهوم انقلاب مداوم توسط کمونیست های بزرگ اواسط قرن نوزدهم، مارکس و هم فکرازش، در مخالفت با ایدئولوژی دموکراتیک مطرح شد. این ایدئولوژی، همان گونه که می دانیم، ادعا می کرد که با استقرار یک حکومت "معقول" یا دموکراتیک، کلیه ی مسایل را می توان به طور مسالمت آمیز از طریق اقدامات اصلاحی یا اقدامات تدریجی برطرف کرد. مارکس انقلاب بورژوایی سال ۱۹۴۸ را پیش درآمد مستقیم انقلاب پرولتاریائی تلقی می کرد. مارکس "اشتباه کرد". لکن اشتباه او خصلتی حقیقی دارد نه متدولوژیک. انقلاب ۱۹۴۸ به انقلاب سوسیالیستی تبدیل نشد. لکن درست به همین دلیل دموکراسی نیز موجب حصول دموکراسی نگردید. در مورد انقلاب ۱۹۱۸ آلمان^(۱)، این تکمیل دموکراتیک انقلاب بورژوایی نبود، یک انقلاب پرولتاریائی بود که سرش به وسیله ی سوسیال دموکرات ها بریده شد؛ صحیح تر به گونیم، این یک ضدانقلاب بورژوایی بود، که پس از پیروزی بر پرولتاریا مجبور بود اشکال کاذب دموکراتیک را حفظ کند.

"مارکسیزم" مبتذل طرحی از تکامل تاریخی تنظیم کرده است که بر طبق آن هر جامعه ی بورژوائی، دیر یا زود، یک رژیم دموکراتیک برای خود تأمین خواهد کرد، و پس از آن پرولتاریا، تحت شرایط دموکراسی، رفته رفته برای سوسیالیزم سازمان یافته و تعلیم می بیند. از گذار عملی به سوسیالیزم نیز تصورات گوناگونی شده است: رفرمیست های قسم خورده این گذار را به صورت پُرکردن رفرمیستی دموکراسی با یک محتوای سوسیالیستی تصویر می کنند(ژاورس)؛ انقلابیون ظاهری اجتناب ناپذیری استفاده از قهر انقلابی را برای گذار به سوسیالیزم می پذیرند (گسده). لکن هم اولی و هم دومی دموکراسی و سوسیالیزم را، برای همه ی مردم و همه ی کشورها، به عنوان دو مرحله ی متمایز در تکامل جامعه تلقی می کنند که نه تنها به کلی از هم مجزا می باشند بلکه با فاصله ی زمانی بسیار دوری از یک دیگر جدا هستند. این نظریه در میان عده ای از مارکسیست های روس نیز که، در ایام ۱۹۰۵ به جناح چپ انترناسیونال دوم^(۷) تعلق داشتند، رواج داشت. پلخانف، این پدر برجسته مارکسیزم روسیه، دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه ی معاصر یک پندار بیهوده می دانست. همین نقطه نظر نه تنها از جانب منشویک ها جانب داری می شد بلکه اکثریت عظیمی از رهبران بلشویک نیز از آن دفاع می کردند. به خصوص رهبران امروزی حزب، بدون استثناء، که در آن ایام دموکرات های انقلابی قاطعی بودند. لکن برای آنان مسایل انقلاب سوسیالیستی، نه تنها در ۱۹۰۵، بلکه حتی در آستانه ۱۹۱۷ نیز مفهوم آوانی مبهم از یک آینده دور را داشت.

تنوری انقلاب مداوم، که در ۱۹۰۵ تکوین یافت، به این آراء و نظریات اعلان جنگ داد. این تنوری خاطر نشان ساخت که وظایف دموکراتیک

کشورهای بورژوازی عقب مانده، در عصر ما، مستقیماً به دیکتاتوری پرولتاریا منجر خواهد شد و این دیکتاتوری پرولتاریا وظایف سوسیالیستی را در دستور کار روز قرار می دهد. این است نظریه ی مرکزی این تئوری. در حالی که نظریه ی سنتی بر آن بود که راهی که به دیکتاتوری پرولتاریا منتهی می شود از یک دوران دموکراسی طولانی می گذرد، تئوری انقلاب مداوم این حقیقت را مسجل کرد که برای کشورهای عقب مانده راهی که به دموکراسی می انجامد از دیکتاتوری پرولتاریا می گذرد. لذا، دموکراسی رژیمی نخواهد بود که برای ده ها سال به صورت خود کفایتی باقی به ماند، بلکه یک سرآغاز بدون وقفه برای انقلاب سوسیالیستی است. هر یک از این دو به وسیله ی یک زنجیر ناگسستنی به دیگری پیوند خورده است. بنابر این ما بین انقلاب دموکراتیک و تجدید به دیگری پیوند خورده است. بنابر این ما بین انقلاب دموکراتیک و تجدید بنای سوسیالیستی جامعه یک حالت تکامل انقلابی مداوم قرار دارد.

دومین جنبه ی "مداومی" تئوری مربوط است به نفس انقلاب سوسیالیستی. برای یک مدت طولانی نامعلوم و در یک مبارزه ی (مداوم) داخلی، کلیه ی مناسبات اجتماعی دست خوش دگرگونی خواهند شد. جامعه دائماً پوست می اندازد. هر مرحله ی دگرگونی مستقیماً از مرحله ی پیشین زاینده خواهد شد. این پروسه الزاماً خصلت سیاسی خود را حفظ می کند، یعنی، از میان تصادم و برخورد ما بین گروه های گوناگون جامعه ای که در حال دگرگونی است تکامل می یابد. بروز جنگ داخلی و جنگ های خارجی با دوران های اصلاحات "مسالمت آمیز" متناوباً فرا می رسند. انقلابات در اقتصاد، تکنیک، علم، خانواده، اخلاقیات و زندگی روزمره در طی فعل و

انفعالات دو جانبه و بغرنج تکامل می یابند و اجازه نخواهند داد جامعه به تعادل به رسد. در این جاست که خصلت مداومی انقلاب سوسیالیستی، فی النفسه، نهفته است.

خصلت بین المللی انقلاب سوسیالیستی، که سومین جنبه ی تنوری انقلاب مداوم را تشکیل می دهد، از حالت کنونی اقتصاد و ساخت اجتماعی بشریت ناشی می گردد. انترناسیونالیزم یک اصل مجرد نیست بلکه بازتابی است تتوریک و سیاسی از خصلت اقتصاد جهانی، تکامل نیروهای تولیدی جهان و مقیاس جهانی مبارزه ی طبقاتی. انقلاب سوسیالیستی بر شالوده ی ملی آغاز می گردد- لکن نمی تواند در چارچوب این شالوده کامل گردد. حفظ انقلاب پرولتاریائی در درون یک چارچوب ملی تنها می تواند یک حالت موقتی داشته باشد، حتی اگر، به همان گونه که تجربه ی اتحاد شوروی نشان می دهد، این حالت موقتی طویل المدت باشد. در یک دیکتاتوری پرولتاریائی ایزوله، تناقض های درونی و برونی، به طور ناگزیری به هم راه موفقیت های به دست آمده رشد خواهند کرد. اگر دولت کارگری ایزوله به ماند، سرانجام قربانی این تناقضات خواهد شد. تنها راه نجات آن در پیروزی پرولتاریا در کشورهای پیش رفته نهفته است. از این نقطه نظر، یک انقلاب ملی یک کل قائم به ذات نیست بلکه فقط حلقه ای است در زنجیر انقلاب جهانی. انقلاب جهانی، علی رغم فراز و نشیب هایش، یک پروسه ی مداوم است.

مبارزه ی وراث قلابی، ولو این که همیشه روشن نباشد- مع الوصف متوجه هر سه جنبه تنوری انقلاب مداوم است. و چگونه می توانست غیر از این باشد، هنگامی که مسأله بر سر سه جزء لاینفک از یک کل است؟ این وراث قلابی دیکتاتوری دموکراتیک را به طور مکانیکی از دیکتاتوری

سوسیالیستی تفکیک می کنند. آنان انقلاب سوسیالیستی ملی را از انقلاب جهانی جدا می سازند. آنان کسب قدرت در چارچوب ملی را، در معنی، اقدام اولیه نمی دانند بلکه آن را اقدام نهانی انقلاب در نظر می گیرند، که به دنبال آن دوران اصلاحات آغاز می گردد که به جامعه ی سوسیالیستی ملی منتهی می گردد. در سال ۱۹۰۵، آنان حتی اجازه ی این تفکر را نمی دادند که پرولتاریا قادر خواهد بود در روسیه زودتر از اروپای غربی قدرت را کسب کند. در سال ۱۹۱۷، آنان موعظه انقلاب دموکراتیک خودکفا را در روسیه سر دادند و دیکتاتوری پرولتاریا را رد کردند. در سال های ۲۷-۱۹۲۵ در چین، آنان به جانب انقلاب ملی تحت رهبری بورژوازی ملی روی آوردند. در نتیجه، برای چین شعار دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را در مقابل شعار دیکتاتوری پرولتاریا علم کردند. آنان امکان ساختن یک جامعه ی سوسیالیستی ایزوله و خودکفا را در روسیه اعلام کردند. انقلاب جهانی، به جای یک شرط اساسی و بدون چون و چرا برای پیروزی، در نزد آنان تنها به شرایط مساعد تبدیل شد. وراثت قلابی، در پروسه ی مبارزه مداوم علیه تئوری انقلاب مداوم، به این گسست ژرف ناک با مارکسیزم دست یافتند.

مبارزه، که با احیای تصنعی خاطرات تاریخی و تحریف گذشته های دور شروع شد، منجر به دگرگونی کامل جهان بینی قشر حاکمه انقلاب گردید. ما تا کنون بارها توضیح داده ایم که این ارزیابی مجدد ارزش ها تحت تأثیر احتیاجات اجتماعی بوروکراسی شوروی صورت گرفت، که بیش از پیش محافظه کارتر شد، برای حفظ نظم ملی کوشید، و خواهان آن بود که این انقلاب که نقداً پیروز شده و موقعیت ممتازی برای بوروکراسی تضمین نموده است، اینک باید برای ساختن صلح آمیز سوسیالیزم کافی تشخیص داده شود.

ما نمی‌خواهیم در این جا به این مسأله باز گردیم. کافی ست یادآوری شود که بوروکراسی از رابطه‌ی بین مواضع مادی و ایدئولوژیک خود و تئوری سوسیالیزم ملی عمیقاً آگاه است.

این مسأله اکنون با صراحت هر چه بیشتری متجلی می‌گردد، و این علی‌رغم آن است که و یا صحیح‌تر به‌گوئیم، به خاطر آن است که، دستگاه استالینیستی، تحت فشار تناقضاتی که پیش‌بینی نکرده بود با تمام قوا به جانب چپ می‌راند و به ملهمین دست راستی دیروز خود ضربات دردناکی وارد می‌سازد. خصومت بوروکرات‌ها نسبت به اپوزیسیون مارکسیست، که شعارها و استدلال‌ات همین اپوزیسیون را با عجله‌ی زیاد به عاریت گرفته‌اند، همان‌گونه که می‌دانیم ابداً در حال کاهش یافتن نیست. از افرادی از اپوزیسیون که به خاطر پشتیبانی از برنامه‌ی صنعتی کردن و غیره تقاضای بازگشت به حزب را کرده‌اند، خواسته شده که قبل از هر چیز تئوری انقلاب مداوم را محکوم کنند و، حتی اگر به‌طور غیرمستقیم هم شده، تئوری سوسیالیزم در یک کشور را به رسمیت به‌شناسند. بدین وسیله بوروکراسی استالینیستی خصلت صرفاً تاکتیکی‌گردش به‌چپ خود را فاش می‌کند، که با حفظ شالوده‌ی استراتژیکی رفرمیستی ملی آن سازگار است. این نکته لازم به توضیح نیست، که در سیاست نیز همانند جنگ، تاکتیک در درازمدت تابع استراتژی می‌باشد.

مسأله مدت‌هاست که از محدوده‌ی مشخص مبارزه علیه "تروتسکیزم" فراتر رفته است. مسأله، با گسترش تدریجی خود، امروزه دقیقاً کلیه‌ی مسایل جهان بینی انقلابی را دربر گرفته است. یا انقلاب مداوم یا سوسیالیزم در یک کشور- این دو شق در عین حال مسایل داخلی اتحاد شوروی، چشم‌انداز

انقلاب در شرق، و بالاخره، سرنوشت انترناسیونال کمونیست را یک جا در بر می گیرد.

اثر حاضر مسأله را از جميع جهات بررسی نمی کند؛ لزومی هم ندارد آن چه که تا کنون در آثار دیگر گفته شده تکرار شود. در نقدی بر طرح برنامه ی انترناسیونال کمونیست، من سعی کرده ام دوام ناپذیری اقتصادی و سیاسی سوسیالیزم ملی را از نظر تنوریک بر ملا سازم. تنوریسین های کومینترن^(۸) در مقابل آن خاموشی گزیدند. در واقع این تنها کاری بود که می توانستند به کنند. در این کتاب، من پیش از هر چیز تنوری انقلاب مداوم را بدان گونه بازسازی می کنم که در سال ۱۹۰۵ در رابطه با مسایل داخلی انقلاب روسیه فرموله شده بود. من نشان می دهم که مواضع ام در کجا عملاً با مواضع لنین تفاوت داشت و چرا و چگونه، در تمام شرایط حساس با مواضع لنین منطبق بود. بالاخره، من سعی می کنم اهمیت قاطع این مسأله را برای پرولتاریای کشورهای عقب مانده، و بدین وسیله برای انترناسیونال کمونیست یک سره آشکار کنم.

چه اتهاماتی وراثت قلبی بر علیه تنوری انقلاب مداوم عنوان کرده اند؟ اگر ضد و نقیض گونی های بی شمار منتقدین من را کنار به گذاریم، آن وقت می توان مجموعه آثار حقیقتاً بی شمار آنان را در جملات زیر خلاصه کرد:

۱- تروتسکی تفاوت میان انقلاب بورژوائی و انقلاب سوسیالیستی را نادیده می گرفت. او از سال ۱۹۰۵ مطرح می کرد که پرولتاریای روسیه مستقیماً با وظایف انقلاب سوسیالیستی مواجه است.

۲- تروتسکی مسأله‌ی انقلاب ارضی را به کلی فراموش کرده بود. دهقانان برای او وجود نداشتند. او انقلاب را به صورت نبردی ما بین پرولتاریا و تزاریزم تصویر کرده بود.

۳- تروتسکی معتقد نبود که بورژوازی جهانی، حتی برای لحظه‌ای هم که شده وجود دیکتاتوری پرولتاریای روسیه را تحمل خواهد کرد، و سقوط آن را، در صورتی که پرولتاریای غرب در فرصت کوتاهی قدرت را به دست نیاورد و به کمک دیکتاتوری پرولتاریای روسیه نشتابد، ناگزیر می‌دانست. بدین گونه، تروتسکی فشار پرولتاریای اروپای غربی بر روی بورژوازی خود را دست کم می‌گرفت.

۴- تروتسکی به طور کلی به نیروی پرولتاریای روسیه و توانایی آن در ساختن مستقلاً نه بنای سوسیالیزم ایمان ندارد؛ و از همین روست که او همه‌ی امیدهای خود را به انقلاب جهانی می‌بست و هنوز می‌بندد.

این مطالب نه تنها محور اصلی مقالات و نطق‌های بی‌شمار زینوویف، استالین، بوخارین و دیگران را تشکیل می‌دهد، بلکه هم چنین در معتبرترین قطع‌نامه‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی و انترناسیونال کمونیست نیز فرموله شده‌اند. با وجود این، انسان مجبور است به گوید که این مطالب بر پایه‌ی مخلوطی از نادانی و بی‌صداقتی استوار است.

دو ادعای نخستین منتقدین، به گونه‌ای که بعداً نشان داده خواهد شد، از اصل غلط است. خیر، من دقیقاً از خصلت بورژوا-دموکراتیک انقلاب شروع کردم و به این نتیجه رسیدم که عمق بحران ارضی قادر است پرولتاریای روسیه عقب مانده را به قدرت به رساند. آری، این دقیقاً همان عقیده‌ای است که من در آستانه‌ی انقلاب ۱۹۰۵ از آن دفاع کردم. این دقیقاً همان عقیده‌ای

بود که درست با موصوف کردن انقلاب به نام "مداوم" بیان گردید، یعنی، انقلابی لاینقطع، انقلابی که از مرحله ی بورژوائی مستقیماً به مرحله ی سوسیالیستی می رسد. برای بیان همین عقیده، نئین بعدها عبارت بسیار خوب گسترش انقلاب بورژوائی به انقلاب سوسیالیستی را به کار برد. مفهوم "گسترش" را استالین، بعد از گذشت وقایع، در سال ۱۹۲۴ در مقابل انقلاب مداوم نهاد. انقلاب مداوم را به عنوان یک جهش مستقیم از قلمرو استبداد به قلمرو سوسیالیزم معرفی نمود. این، "تنورسین" بخت برگشته حتی به خود زحمت نداد که درباره ی این سوال اندیشه کند؛ اگر موضوع بر سر صرفاً یک جهش است، پس در این صورت مداومی انقلاب، یعنی تکامل لاینقطع آن چه مفهومی دارد؟

اتهام سوم، مربوط است به ایمان کم دوام وراثت قلابی به امکان خنثی کردن بورژوازی امپریالیستی، برای مدتی نامحدود، به کمک سازمان دهی "زیرکانه" فشار پرولتاریا در سال های ۲۷- ۱۹۲۴، این نظر اصلی استالین بود و ثمره ی آن کمیته ی آنگلو- روسی^(۹) بود. سرخوردگی از امکان بستن دست و پای بورژوازی جهانی به کمک پورسل، رادیج، لافوله و چپانکایشک، منجر به بروز یک ترس شدید ناگهانی از خطر یک جنگ قریب الوقوع شد. کومینترن هنوز در این دوران سیر می کند.

ایراد چهارم نسبت به تئوری انقلاب مداوم، خیلی ساده عبارت از این است که من در سال ۱۹۰۵ از تئوری سوسیالیزم در یک کشور که استالین تازه در سال ۱۹۲۴ برای بوروکراسی سر هم کرد، دفاع نمی کردم. این اتهام را تنها می توان یک اعجاب مسخره ی تاریخی تلقی کرد. ممکن است انسان واقعاً معتقد باشد که مخالفین من اگر ابدأ در سال ۱۹۰۵ سیاسی می اندیسیدند بر آن

می بودند که روسیه برای یک انقلاب سوسیالیستی مستقل آماده است. در واقع، در دوران بین سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۱۷ آنان به طور خستگی ناپذیری مرا به علت این که محتمل می دیدم پرولتاریای روسیه به تواند زودتر از پرولتاریای اروپای غربی به قدرت به رسد، متهم به خیال بافی می کردند. کامنف و رایکوف لنین را در آوریل ۱۹۱۷ متهم به خیال بافی می کردند، و بدین وسیله به زبان ساده به لنین توضیح می دادند که انقلاب سوسیالیستی ابتدا باید در انگلستان و سایر کشورهای پیش رفته صورت بگیرد تا نوبت روسیه فرا به رسد. تا ۴ آوریل ۱۹۱۷ نیز استالین از همین نظریه دفاع می کرد. تنها به تدریج و با مشقت زیاد بود که استالین فرمول لنینیستی دیکتاتوری پرولتاریا را در مقابل دیکتاتوری دموکراتیک پذیرفت. در بهار سال ۱۹۲۴، استالین هنوز آن چه را که دیگران قبلاً گفته بودند، تکرار می کرد: روسیه، به تنهایی، برای ساختن جامعه ی سوسیالیستی آماده نیست. در پائیز سال ۱۹۲۴، استالین، در مبارزه علیه انقلاب مداوم، برای اولین بار امکان ساختن یک سوسیالیزم ایزوله را در روسیه کشف کرد. و تنها از آن پس بود که "ساتید سرخ" نقل قول هائی را برای استالین جمع آوری کردند مبنی بر این که تروتسکی در سال ۱۹۰۵ - چه وحشت انگیز! عقیده داشت که روسیه فقط با کمک پرولتاریای اروپای غربی می تواند به سوسیالیزم دست یابد.

اگر انسان تاریخ مبارزه ی ایدئولوژیک در یک قرن را بردارد، آن را به قطعات کوچکی به برد، در یک قوطی با هم مخلوط کند، و آن وقت از یک نابینا به خواهد که این قطعات را بار دیگر به یک دیگر به چسباند، به سختی می تواند پراکنده گونی تئوریک و تاریخی را که وراثت فلابی به خود خوانندگان و شنوندگان خود می دهند، به وجود آورد.

برای آن که رابطه میان مسایل گذشته با امروز به وضوح آشکار شود، انسان باید در این جا ولو خیلی کلی، به خاطر بیاورد که رهبری کومینترن، یعنی، استالین و بوخارین چه کارهائی در چین مرتکب شده اند. به این بهانه که چین با یک انقلاب ملی مواجه است، در سال ۱۹۲۴ نقش رهبری به بورژوازی چین تفویض شد. حزب بورژوازی ملی، کومین-تانگ، رسماً به عنوان حزب رهبر شناخته شد. حتی منشویک های روسی در سال ۱۹۰۵ در رابطه با کادت ها (حزب بورژوازی- لیبرال) تا این حد پیش نرفتند.

اما رهبری کومینترن به این نیز قناعت نکرد. حزب کمونیست چین را مجبور ساخت وارد حزب کومین تانگ به شود و از دیسپلین آن حزب اطاعت کند. در تلگراف های مخصوص استالین، از کمونیست های چین به اصرار خواسته شد که جلو جنبش دهقانی را به گیرند. کارگران و دهقانان شورشی را از تشکیل شوراهای خود منع کردند تا چپانکایشک که استالین از او در یک جلسه حزبی در مسکو در اوایل آوریل ۱۹۲۷- یعنی، چند روز پیش از کودتای ضدانقلابی شانگهای- در برابر اعضاء اپوزیسیون به عنوان یک "متحد قابل اعتماد" دفاع کرده بود، دل سرد نگردد.

اطاعت رسمی حزب کمونیست از رهبری بورژوا، و ممنوع کردن رسمی تشکیل شوراها (طبق تعالیم استالین و بوخارین کومین تانگ "جایگزین" شوراها بود) از کلیه ی اعمال منشویک ها در فاصله سال ها ۱۷- ۱۹۰۵ شنیع تر و خیانتی رسواتر بود.

پس از کودتای چپانکایشک در آوریل ۱۹۲۷، یک جناح چپ، تحت رهبری وانگ چینگ- وی، موقتاً از کومین تانگ انشعاب کرد. وانگ چینگ- وی،

بلافاصله در پراودا، به عنوان یک متحد قابل اعتماد معرفی شد. در اصل، وانگ چینگ-وی نسبت به چیانکایشک همان رابطه ای را داشت که کرنسکی نسبت به میلیوکف، منتها با این تفاوت که در چین میلیوکف و کورنیلف در شخص واحد چیانکایشک ادغام شده بودند.

پس از آوریل ۱۹۲۷، به حزب کمونیست چین فرمان داده شد، به جای آن که برای یک جنگ علنی علیه کرنسکی چینی تدارک به بینند، وارد کومین تانگ "چپ" به شود و از دیسیپلین کرنسکی چینی فرمان برداری نماید. بی رحمی وانگ چینگ-وی "قابل اعتماد" در خرد کردن حزب کمونیست و نهضت کارگران و دهقانان از بی رحمی چیانکایشکی، که استالین متحد قابل اعتماد خود معرفی اش کرده بود، کمتر نبود.

با این که منشویک ها در سال ۱۹۰۵ و سال های بعد از میلیوکف حمایت کردند، معذک وارد حزب لیبرال نشدند. با وجودی که منشویک ها در سال ۱۹۱۷ با کرنسکی هم دست شدند، با این حال سازمان خود را حفظ کردند. سیاست استالین در چین یک کاریکاتور عنادورزانه از منشویزم بود. این بود اولین و مهم ترین فصل رهبری کومینترن.

پس از آن که ثمرات اجتناب ناپذیری آن-کاهش کامل جنبش کارگری و دهقانی، یأس و سرخوردگی و خرد شدن حزب کمونیست-ظاهر شدند، آن وقت رهبری کومینترن فرمان داد: "به چپ چپ!" و خواهان قیام مسلحانه فوری کارگران و دهقانان شد. به حزب کمونیست جوان، خرد شده، مُثله شده، که تا دیروز چرخ پنجم ارابه ی چیانکایشک و وانگ چینگ-وی بود، و در نتیجه فاقد کمترین تجربه ی مستقل سیاسی بود، اینک به ناگهان فرمان داده می شد کارگران و دهقانانی را که کومینترن تا دیروز زیر پرچم کومین تانگ

بی حرکت نگه داشته بود. در یک قیام مسلحانه بر علیه همان کومین تانگ- که در این اثنا فرصت یافته بود قدرت و ارتش را در ید اختیار خود متمرکز کند- رهبری نماید. در عرض ۲۴ ساعت یک شورای افسانه ای در کانتون دست و پا شد. قیام مسلحانه ای، که از قبل با زمان گشایش کنگره ی پانزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی تطبیق داده شده بود، و در عین حال بیانگر شهادت پیش آهنگان کارگران چین و جنایت کاری رهبران کومینترن بود. ماجراجویی های کم اهمیت تری پیش و پس از قیام کانتون صورت گرفت. این چنین بود دومین فصل استراتژی کومینترن در چین. می توان این فصل را به عنوان عنادورزانه ترین کاریکاتور بلشویزم توصیف کرد.

این فصول لیبرال- فرصت طلب و ماجراجویانه به حزب کمونیست ضربه ای وارد کردند که با اتخاذ یک سیاست صحیح نیز، تنها بعد از گذشت سال ها قابل ترمیم خواهد بود.

کنگره ی ششم کومینترن ترازنامه ی کارهای گذشته را تنظیم کرد. بدون استحقاق آن را تأیید کرد. ابدأ تعجب آور نیست. زیرا کنگره برای همین منظور تشکیل شده بود. کنگره، برای آینده، شعار "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" را پیشنهاد کرد. این که این دیکتاتوری چگونه از دیکتاتوری کومین تانگ راست یا کومین تانگ چپ از یک سو، و از دیکتاتوری پرولتاریا از سونی دیگر متمایز می گردد، برای کمونیست های چین توضیح داده نشد، توضیح آن نیز امکان پذیر نیست.

کنگره ی ششم، به موازات اعلام شعار دیکتاتوری دموکراتیک، در عین حال شعارهای دموکراتیک (مجلس مؤسسان، حق رأی عمومی، آزادی بیان و مطبوعات، و غیره) را به عنوان شعارهای غیرمجاز محکوم کرد و بدین

وسيله حزب کمونیست چین را در برابر دیکتاتوری اولیگارش‌ی نظامی به کلی خلع سلاح نمود. بلشویک‌های روسیه، طی سالیان دراز، کارگران و دهقانان را به دور شعارهای دموکراتیک بسیج کرده بودند. شعارهای دموکراتیک نقش بزرگی در سال ۱۹۱۷ بازی کردند. تنها پس از آن که قدرت شورائی عملاً پا به عرصه وجود گذارده بود و در انظار عموم مردم و به طور آشتی ناپذیر، به طور سیاسی با مجلس مؤسسان به نبرد برخاست، باری تنها پس از آن بود که حزب ما نهادها و شعارهای دموکراسی صوری، یعنی، دموکراسی بورژوائی، را به نفع دموکراسی واقعی شورائی، یعنی دموکراسی پرولتاریائی، تسویه کرد.

کنگره ی ششم کومینترن، تحت رهبری استالین و بوخارین، همه ی این‌ها را سرورته کرد. در حالی که از یک سو شعار دیکتاتوری "دموکراتیک" نه شعار دیکتاتوری "پرولتاریائی" را برای حزب تجویز می کرد، در عین حال به کار بردن شعارهای دموکراتیک را جهت تدارک دیدن برای این دیکتاتوری ممنوع می ساخت. حزب کمونیست چین نه تنها خلع سلاح شد. بلکه عریان گردید. در پایان برای تسلی خاطر، حق دادن شعار شوراها که در زمان بالا گرفتن انقلاب ممنوع بود، در ایام تسلط کامل ضدانقلاب اعطاء گردید. یک قهرمان بسیار محبوب فولکلور روسی، ترانه های عروسی را در مراسم تدفین و آهنگ های عزا را در عروسی ها می خواند. او در هر دو مراسم کتک مفصلی نوش جان می کرد. در این مورد نیز اگر مسأله صرفاً تنبیه کردن استراتژیست های رهبری کومینترن بود، ممکن بود مسأله را فیصله داد. لکن مسایل به مراتب مهم تری مطرح است. مسأله بر سر سرنوشت پرولتاریا

است. تاکتیک های کومینترن، گرچه ناآگاهانه لکن به طور مسلم، حاکی از یک خراب کاری طرح ریزی شده در انقلاب چین بود.

این خراب کاری با موفقیت کامل اجرا گردید، زیرا سیاست منشویکی دست راستی سال های ۲۷-۱۹۲۴، توسط کومینترن در جامعه ی پُراعتبار بلشویزم مخفی گردید، و در عین حال قدرت شوروی به وسیله ی ماشین عظیم خفقان از این خراب کاری در مقابل انتقادات اپوزیسیون چپ محافظت می کرد.

در نتیجه، ما شاهد نتایج یک تجربه ی کامل از استراتژی استالینیستی بودیم که از ابتدا تا انتها تحت لوای مبارزه با انقلاب مداوم صورت گرفت. بنابر این، کاملاً طبیعی بود که تنورسین اصلی استالینیستی تسلیم کردن حزب کمونیست چین به بورژوازی ملی کومین تانگ، مارتینف باشد، یعنی همان کسی که از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۲۳، همان سالی که وظیفه ی تاریخی خود را در صفوف بلشویزم آغاز کرد، منتقد اصلی منشویک ها از تئوری انقلاب مداوم بود.

حقایق اساسی مربوط به چگونه گی به وجود آمدن این اثر در فصل اول مطرح شده اند. من، در آلماتا، بی تعجیل خودم را برای نگارش یک جدل تنوریک علیه وراثت قلابی آماده می کردم. تئوری انقلاب مداوم قرار بود بخش عمده ای از این کتاب را به خود اختصاص به دهد. در ضمن کار، جزوه ای دریافت کردم از رادک که تئوری انقلاب مداوم را در مقابل سیاست استراتژیک لنین قرار داده بود. رادک به این شبیخون، به اصطلاح، غیرمنتظره، احتیاج داشت. زیرا، خود او تا خرخره در سیاست استالین در چین فرورفته بود: رادک (به هم راه زینوویف) از فرمان برداری حزب کمونیست چین در

کومین تانگ، نه تنها پیش از کودتای چیانکایشک بلکه حتی بعد از آن نیز دفاع می کرد.

رادک، برای توجیه برده سازی پرولتاریا در نزد بورژوازی، طبعاً ضرورت اتحاد پرولتاریا با دهقانان و "کم بهادان" من به این ضرورت را شاهد آورد. او نیز، به دنبال استالین، با جمله پردازی های بلشویکی از سیاست منشویکی دفاع می کرد رادک نیز به دنبال استالین، با فرمول دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، یک بار دیگر بر این حقیقت سرپوش گذارد که پرولتاریای چین از مبارزه ی مستقل برای قدرت، در رأس توده های دهقانی، منحرف گردیده بود. هنگامی که من این بالماسکه ایدنولوژیک را برملا ساختم، این نیاز مبرم در رادک پدید آمد که با تحریف نقل قول های لنین ثابت کند که مبارزه ی من علیه فرصت طلبی در واقع ناشی از تضاد تنوری انقلاب مداوم با لنینیزم است. رادک، که مانند وکیل مدافعی از گناهان خود دفاع می کرد، سخن رانی دفاعی خود را بدل به اعلام جرم دادستان علیه انقلاب مداوم نمود. این اعلام جرم برای او فقط پلی به سوی تسلیم بود. از آن گذشته من بر این گمان دلیل کافی هم داشتم. زیرا، رادک سال ها پیش قصد داشت جزوه ای به نویسد در دفاع از انقلاب مداوم. لکن من عجله ای نداشتم که روی رادک خط بطلان به کشم. من سعی کردم به مقالات او صریح و قاطعانه پاسخ گویم، بدون آن که راه بازگشت او را سد کنم. من پاسخم را به رادک، همان گونه که نوشته شده، منتشر می کنم، و تنها به چند نکته توضیحی و تصحیح در سبک نگارش قناعت می کنم.

مقاله ی رادک در جراید منتشر نشده، و معتقدم که منتشر نخواهد شد، زیرا به شکلی که در سال ۱۹۲۸ نوشته شده نمی تواند از غربال سانسور

استالینیستی به گذرد- امروز این مقاله حتی برای خود رادک قطعاً مهلک خواهد بود، زیرا تصویر روشنی از تحول ایدئولوژیک رادک به دست می دهد، و به شدت "تحول" شخصی را به خاطر می آورد که خود را از پنجره ی طبقه ی ششم به بیرون پرتاب می کند.

منشاء این اثر به کفایت روشن می کند که چرا رادک در آن، مقام بیش از آن چه حق مطالبه دارد، اشغال می کند. رادک حتی یک استدلال جدید علیه انقلاب مداوم کشف نکرده است. او تنها به عنوان میراث خوار وراثت قلبی اظهار وجود می کند. بدین ترتیب، به خواننده توصیه می شود که در رادک شخص او را نبیند، بلکه نماینده ی شرکتی را در نظر آورد که حق عضویت نیم بندش را به قیمت محکوم کردن مارکسیزم به دست آورده است. چنان چه رادک شخصاً احساس کند که بیشتر از سهمش ضربه خورده است آن وقت می تواند، به دل خواه خود، این ضربات را به آدرس اشخاص مناسب تر ارسال دارد. این مربوط به امور داخلی شرکت آن هاست. من به سهم خود، هیچ گونه اعتراضی ندارم.

گروه های گوناگون در حزب کمونیست آلمان، با ثابت کردن لیاقت خود برای رهبری، یعنی با تمرین انتقاد از تنوری انقلاب مداوم، به رهبری رسیده یا برای رسیدن به آن مبارزه کرده اند. لکن کلیه ی این آثار، که از ماسلو، تال هایمرو و بقیه سرچشمه می گیرند، در چنان سطح فلاکت باری قرار دارند که حتی بهانه ای برای یک پاسخ انتقادی به دست نمی دهند. تالمان ها و رمله ها و سایر رهبران انتصابی فعلی، این مسأله را حتی به سطح نازل تر تنزل داده اند. کلیه ی این منتقدان صرفاً موفق شده اند نشان به دهند که حتی به آستان مسأله هم دست نیافته اند. از همین رو نیز، من آنان را در پشت

آستان رها می کنم. هر کس که به انتقادات تنوریک ماسلو، تال هایمرو و سایرین علاقمند است می تواند، پس از خواندن این کتاب، به آثار آنان مراجعه کند تا خود را از جهل و بی صداقتی نویسندگان این آثار قانع سازد. می توان گفت این محصول غیرمستقیم اثری است که من به خواننده تقدیم می کنم.

ل. تروتسکی

پرین کیپو، ۳۰ نوامبر ۱۹۲۹

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲